



۲۰۱۸/۰۱/۰۴

م، نعیم بارز

نقد دین چیست؟ و چرا پیش شرط آزادیست؟

بخش اول

در بحثی که چندی قبل تحت عنوان «دلیل این تغییر چیست؟» با محترم سید هاشم سدید داشتیم، من ضمناً دو سه بار وعده ارائه مطالب فلسفی را به خوانندگان عزیز وبسایت وزین «آریانا افغانستان آنلاین» داده بودم اما بحث ما چنان به درازا کشید که در آنوقت فرصت وفا به وعده میسر نشد، مگر فراموش نکرده ام زیرا سال ها کمبود درک فلسفی را در خود و در بسیاری از بحث ها و مقالات قلم بدستان محترم آماتور احساس می کردم و فکر می کنم تا زمانی که بحث فلسفی در میان مدعیان روشنگری به راه نیفتد از لحاظ نظری در موضوعات سیاسی و بسا موضوعات دیگری نوشته ها، بحث ها و گفت و گو ها از کیفیت خوبی برخوردار نخواهند بود و بیشتر کار و زحمت به هدر خواهند رفت، مثلاً یکی از عامل تبارز احزاب بی کیفیت و با کمترین خصلت مترقی و ملی از همین ضعف فهم و درک فلسفی جامعه افغانی به خوبی پیداست.

با این حال متأسفانه ما قلم به دستان افغان خود را زندانی اوهام خویش نموده ایم و به خود مباحثات می ورزیم که به اصطلاح در خدمت مردم کار فکری و روشنگری می کنیم.

عقلانیت و آگاهی فلسفی که عبارت است از آمادگی شخص برای تصحیح باورهای خود و در پیشرفته ترین صورت فکری عبارت است از آمادگی برای بحث در باره باورهای خود به نحو نقادانه و تصحیح آنها در پرتو بحث های نقادانه با دیگران، نیاز دیده می شود که بحث های فلسفی اقل در میان افغان های محترم خارج از کشور به راه افتد. لذا من در این مورد با ذکر نکات چندی از «میشل فوکوی» فرانسوی در فلسفه تحلیلی قرن بیستم آغاز می کنم، که او فلسفه تحلیلی را با دو بیماری بزرگ می بیند، دو تب شدیدی که تجلیات سراسیمه و خون ریزی زیادی را باعث شده است، بدیهی است که هر دوی این بیماری فاشیزم هیتلری و کمونیزم استالینیزم هستند که نبض زمانه اوایل قرن بیستم را تحت سلطه خود داشتند.

"پول میشل فوکو" (Paul Michel Foucault) فیلسوف بزرگ قرن ۱۹ فرانسه می گوید: «مشکل بزرگ قرن نوزدهم لا اقل در اروپا فقر و فلاکت بود، مشکل بزرگی که گریبان اکثریت متفکران و فلاسفه اوایل قرن نوزدهم را گرفت، به این دلیل از یک سو دیده می شد که تولید ثروت تأثیرات خیره کننده آن در تمام غرب رو به آشکار شدن است و از سوی دیگر پای این سؤال پیش کشیده می شد، چطور است که این تولید ثروت با بیکاری و فقیر شدن تعداد کسیری از مردم توأم است؟»



واقعاً بنا بر آن پرسش بحث سیاست و مناسبات اجتماعی از سوی فیلسوفان و تئوریسین ها مطرح شد و نقش فیلسوف را قبل از کار قانون گزار مهم ساخت که می تواند به مثابه روشنگر راه آزادی، عدالت و ایجاد سنگر اندیشه برضد مستبد و استبداد باشد. اما فیلسوفی چون افلاطون را هم در تاریخ فلسفه داریم که پادشاهی را در خور صلاحیت فیلسوف دیده و با اندیشه تصویر گرایی خود تا دیر زمان تأثیر بسیار منفی در تاریخ فلسفه، دین و سیاست برجا گذاشته است.

Paul Michel Foucault

اما از دید میشل فوکو فلسفه به منزله مربی امور تربیتی است ولی در موضع هستی شناسی کار فلسفه را پایان یافته دیده و می گوید: «ما دیر زمانی است می دانیم که وظیفه فلسفه، کشف کردن آنچه مستور است، نیست بلکه این است که درست همان چیزی را ملموس سازد که ملموس است. یعنی همان چیزی را قابل نمایان شدن کند که چنان نزدیک، چنان بی واسطه، چنان تنگاتنگ با خود ما مرتبط است، که این را به همین خاطر درک نمی کنیم، در حالی که وظیفه علوم فیزیک این است که آن چیزی را قابل شناسایی کنند که ما نمی بینیم»

یعنی کار شناخت خدا و طبیعت را مربوط علم و از وظیفه دانشمندان تحقیق در باب تحلیل و تجزیه ذرات اتمی که هستی جهان را می سازند و کار فلسفه را در شناخت پدیده های اجتماعی می بینند و بیشتر از هر چیز وظیفه فیلسوف و فلسفه را در این دیده که نشان داده شود ارتباط فلسفه با مناسبات قدرت چیست؟ چنانکه میشل فوکو می گوید:

«مناسباتی که ما اسیر آن ها هستیم و خود فلسفه دستکم نزدیک به صد و پنجاه سال مبتلای آن بوده است»

خلاصه وظیفه کسانی که خیال روشنگری دیگران را در سر دارند این خواهد بود که نخست درک خویش را از عمق فلسفی نظام ها و تئوری هایی که اقلأً به قول میشل فوکو یک صد و پنجاه سال اخیر را در بر گرفته باید به آن معطوف کرد تا با دریافت جنبه های مثبت و منفی سیستم ها و نظام های اجتماعی و در پرتو شناخت همه جانبه، درست بتوان از حق آزادی و عدالت اجتماعی آگاهانه دفاع نمود.

نا گفته نماند کار من در این ارتباط با در نظر داشت حوصله افغان های محترم یک مقدار خلص کردن و صراحت بخشیدن به بعضی نکاتی است، البته با نهایت سعی تا به اصل موضوع آسیب نرسانم، با این هدف مطلب فلسفی از چند فیلسوف شناخته شده مهم را پیش کش می کنم:

«نقد دین چیست و چرا پیش شرط رهایی است؟»

کمر دوره ای به اندازه زمان حاضر دین مایه و دستاویز خشونت و خود کامگی های غیر قابل وصف بوده است به طوری که برای یافتن موارد مشابه باید سده ها به عقب بازگشت و مثلاً به سیاه ترین دوره های قرون وسطی و جنگ های خونین و طولانی مذهبی رجوع نمود تا دریابیم که آیا خشونت های معاصر فی نفسه ماهیت دینی دارند یعنی از ذات دین بر می خیزند یا اینکه بالعکس ریشه آنها را باید خارج از قلمرو دین جست و جو کرد؟

تا کجا دستاوردهای روشنگری یا مودرنیته چنین جست و جویی را در دوره حاضر تسهیل می سازند و چگونه می توان به یاری این میراث از شکست آزادی در برابر خشونت دینی جلوگیری کرد و در عین حال راهی به سوی رهایی و خاصناً رهایی از بند از خود بیگانگی گشود.

ایوان گی یو « Ivan Guillot » فیلسوف فرانسوی و یونیورستی پاریس!

مطالب بالا از جمله پرسش هایی هستند که "ایوان گی یو" کوشیده در آخرین اثرش تحت عنوان نقد دین* به آنها پاسخ بدهد. در این تلاش فکری، "گی یو" به لحظات خاصی از اندیشه های تجدد و روشنگری در نقد دین توجه کرده که دوره نسبتاً طولانی را از اواخر سده هفدهم تا اوایل سده بیستم در اروپا در برمی گیرند. هر چند که افکار "فویر باخ"، "مارکس" و "فروید" لحظات مهم و کلیدی کتاب نقد دین را تشکیل می دهند، اما، "ایوان گی یو" اثرش را به طرز گویایی با تفسیر و تلقی "باروک اسپینوزا" (Baruch Spinoza) آغاز میکند که میتوان به حق او را همدریف رونی دیکارت «René Dacartes» در صیانت از عقل و در این راه در مصاف با خشونت دینی دانست.



رونی دیکارت

روح اسپینوزا

از اسپینوزا تا کانت!

"باروخ اسپینوزا"، فیلسوف هالندی سده هفدهم، نویسنده کتاب اخلاق است که پس از مرگ او در سال ۱۶۷۷ منتشر شد. رساله اخلاق که مهمترین اثر "اسپینوزا" به شمار می رود نه به دین اختصاص دارد و نه به الهیات. با این حال، نخستین عبارت اخلاق که ساختار اصلی کتاب را تشکیل می دهد با مفهوم خدا یا در اصل با تلقی اسپینوزا از خدا آغاز می شود.

می گویم "تلقی اسپینوزا از خدا"، زیرا، در این شاهکار فلسفی که به تعبیر نویسنده اش بر اساس "روش هندسی" تهیه شده و هدفش پی افکندن حکمت فردی است، "اسپینوزا" هیچ تمایزی میان خدا و طبیعت و همچنین میان انسان و طبیعت قائل نمی شود

"سپینوزا" هم مهمترین فیلسوف "وحدت وجود" عصر روشنگری است و هم منتقد آن نگرشی که خدا را آفریننده و خالق متعال و بیرون از طبیعت و جهان می انگارد که گویا قوانین و اراده اش را به بندگان خود تحمیل میکند "ایوان گی یو"، نویسنده کتاب نقد دین، می گوید که رساله اخلاق نقد غیر مستقیم ادیان واحد خدایی است.

"سپینوزا" در این اثر صریحاً از این موضع فلسفی دفاع می کند که طبیعت هیچ غایت و هدف از قبل تعیین شده ای ندارد و علل غایی که ظاهراً توضیح دهنده منشاء جهان اند، تخیلات صرف انسانی به شمار می روند. "ایوان گی یو" می افزاید که از نظر "سپینوزا" هیچ مشیتی نیز بر جهان حاکم نیست و انسان ها نباید از رویداد هایی بیمناک باشند که گویا پروردگار متعال برای تنبیه بندگان تدارک دیده است، در تضاد با ادیان خدای واحد، "سپینوزا" مدافع این نظر است که انسان به تنهایی راه رستگاری اش را می پیماید و در این راه که در اصل، مسیر سعادت و زندگی اخلاقی است نیازمند قادر متعال یا یک منجی نیست که به نیابت از خدا یا با توصل به تعالیم و حیانی هدایت انسان ها را به سوی بهشت بر عهده می گیرد. از نگاه "سپینوزا" رستگاری لزوماً فرآورده عقل است.

"ایوان گی یو" می افزاید که اسپینوزا در رساله کلامی-سیاسی اش که تقریباً همزمان با کتاب اخلاق نوشته شده به نقد مستقیم دین روی می آورد. به گمان "گی یو" رساله اخلاق بنیاد هستی شناسانه نقد صریحتر دین در رساله کلامی-سیاسی است. نقطه شروع این نقد مستقیم نه دیباچه کتاب، که فصل های چهارده و پانزده اثر است که به تمایز الهیات و عقل یا ایمان و فلسفه اختصاص دارند.

در رساله کلامی - سیاسی، "سپینوزا" از این موضع دفاع می کند که دین یا تعالیم و حیانی آموزنده "مفاهیم فلسفی و عقلی" نیستند و تنها ره آورد دین برای انسان، "ایمان پرشور" است. "کینیو" می گوید که اسپینوزا با این سخن شکاف میان فلسفه و دین یا در اصل شکاف میان عقل و ایمان را ژرف تر می کند و چنین اقدامی در دوره ای که دین همچنان نهادی پر قدرت است نیازمند شهادت فکری منحصر بفرد و دلیری ستایش انگیز است با این حال، "سپینوزا" در رساله کلامی-سیاسی از این نیز فراتر می رود و می گوید:

که ادیان تک خدایی ساخته و پرداخته ذهن توده نا آگاهی هستند که در تلاطم دائمی بیم و امید به سر می برند و برای رهایی از اضطراب این تلاطم، تخیلات انسان گونه ای در قالب دین می پرورند. این تخیلات که به گفته "سپینوزا" بعضاً به "هذیان" و "جنون خشونت آمیز" نیز می انجامند زمینه ساز خرافات و به ویژه این خرافه بزرگ ادیان تاریخی است که می توان با طلب استمداد پروردگار رویدادهای غیرقابل کنترل و غیر قابل پیش بینی را به سود خود تغییر داد.

در نگاه اسپینوزا منشاء این تخیلات نه عقل، که عواطف و حسیات سیال یا بسیار روان آدمی است که بازمانده روح اسیر او در گذشته های باستانی به شمار می رود. "ایوان گی یو" می گوید: نتیجه ای که "سپینوزا" از این ملاحظات می گیرد و در واقع مهمترین اصل فلسفه روشنگری است، این است که در تبیین جهان و هستی، دین باید تابع عقل باشد و نه بالعکس. از این منظر، "سپینوزا" با نقاش معروف اسپانیایی، "گویا"، هم نظر است که می گفت:

"به خواب فرو رفتن عقل فی نفسه آفریننده هیولا است "ایوان گی یو" در ادامه ملاحظات اش در مورد اسپینوزا به دیوید هیوم، فیلسوف تجربه گرای انگلیسی، اشاره می کند که در بررسی دین مبتکر نوعی عقلگرایی خاص خود است. هیوم معتقد بود که ادیان الهی، اعم از تک خدایی یا چند خدایی، بر چهار عامل متکی هستند:

همانند "سپینوزا"، هیوم بر این گمان بود که عامل نخست گرایش انسان به دین "بیم و امید" است که از جمله احساسات و هیجانات طبیعی انسان به شمار می‌روند. به گمان هیوم، منشاء "بیم و امید" بی‌سامانی و بی‌ثباتی زندگی روزمره است به ویژه اگر یک نظم سیاسی باثبات پشتیبان انسان‌ها نباشد و امنیت آنان را تأمین نکند. هیوم معتقد بود که چنین وضعیتی آفریننده اعتقاد و ایمان آدمی به پروردگاری متعال است که گویا قادر است در شرایط دشوار به یاری انسان‌ها و به ویژه مؤمنان بشتابد و به آنان از خلال مراسم و مناسک عبادی وعده زندگی بهتر را بدهد.

هیوم از این سازوکار "بیم و امید" به عنوان عامل دوم گرایش آدمی به دین یاد کرده و می‌گوید: به این ترتیب عامل سوم گرایش به دین "جهل" یا بی‌اطلاعی از علل طبیعی امور و پدیده‌ها است که خود "مادر زهد" نیز به شمار می‌رود. همانند "سپینوزا"، هیوم معتقد بود که عامل چهارم گرایش به دین تخیل است. او می‌گفت که کلیه ادیان بر خیال و نه عقل مبتنی هستند و به همین خاطر به خدایان یا خدای یگانه خصوصیات انسانی می‌دهند.

هیوم از این ملاحظات نتیجه می‌گرفت: دینی که حاصل جهل و خرافه و ناآشنایی انسان با علل طبیعی پدیده‌ها باشد لزوماً مظهر "نادانی" و در نتیجه عقل ستیزانه است. هیوم در کتاب تاریخ طبیعی دین صریحاً می‌گفت که تلقی انسان از دین نتیجه "ضعف و عقب ماندگی ادراک او است بر همین اساس هیوم خشونت و عدم تساهل تقریباً کلیه ادیان تک‌خدایی را مورد سرزنش قرار می‌داد و همانند فروید می‌گفت:

"اصول دینی تحمیل شده در جهان چیزی جز رؤیاهای یک انسان بیمار نیست." "ایوان گی‌یو" تصریح می‌کند که نقد صریح هیوم بر دین با ارجاع به دین طبیعی، یعنی دین مبتنی بر عقل صورت می‌پذیرد. او می‌افزاید که اثر ماندگار امانوئل کانت تحت عنوان دین در محدوده‌های عقل ناب‌یادآور و ادامه دهنده همین تلقی از دین طبیعی است. زیرا کانت که خود فیلسوفی مؤمن بود تأمل فلسفی درباره دین را خارج از ایمان وحیانی و بر پایه عقل نقاد انجام می‌داد کانت در دیباچه نقد عقل ناب بیش از هر کس خود را مدیون آرای راهگشای دیوید هیوم می‌دانست که "چرت جزم اندیشانه" او را برهم زده بود و مسیرهای تازه‌ای را پیش روی وی گشوده بود. با این حال، "ایوان گی‌یو" یادآور می‌شود که سهم فلسفی هیوم شاید بیش از همه در اثر مهم کانت، دین در محدوده‌های عقل ناب، نمودار باشد که برای اولین بار در سال ۱۷۹۳ یعنی در آخرین دوره زندگی کانت منتشر شد.

در این اثر، کانت دین را از نگاهی فلسفی یعنی بر پایه عقل و فارغ از هر گونه اعتقاد وحیانی مورد سنجش و داوری قرار می‌دهد، هر چند اعتقادات مسیحی کانت و تأثیر پروتستانتیسم بر افکار او از سنین کودکی قابل انکار نیستند. در این اثر کانت دین را بر پایه همان اصولی بررسی می‌کند که راهنمای وی در مقاله معروفش تحت عنوان "روشنگری چیست؟" بود. در این اثر فشرده کانت از "جسارت اندیشیدن" و "پرسیدن بی حد و حصر" تنها عیار روشنگری را ساخته بود.

با اتکا به همین معیار کانت دین وحیانی و مشخصاً مسیحیت را مورد سنجش قرار می‌دهد تا به هسته عقلانی آن راه یابد. "ایوان گی‌یو" می‌گوید که منظور کانت از "دین عقلانی" اساساً دین اخلاقی است و دین اخلاقی از نگاه کانت به کارگیری فضیلتی است که به فرمان عقل ساخته شده باشد. کانت تأکید می‌کند که فضیلت اخلاقی همان اخلاق عقلانی است که شناختش نیازمند اعتقادات مذهبی نیست.

"ایوان گی یو" در ادامه می افزاید : از آنجا که فضیلت اخلاقی همان اخلاق عقلانی است، در نتیجه فقط عقل معیار سنجش خصوصیات الهی یا غیرالهی و حی است. به بیان دیگر، و حی به تنهایی معیار اثبات و صحت خود نیست و همانطور که الهیات باید تابع فلسفه باشد، ایمان و حیانی نیز چاره ای جز تبعیت از عقل ندارد. کانت به پیروی از دیگر اندیشمندان روشنگری از جمله جان لاک در کتاب معروفش تحت عنوان نامه ای درباره مدارا میان دین و ایمان تمایز قائل می شد و می گفت : اگر تنها یک دین عقلانی وجود داشته باشد، در مقابل، اعتقادات مذهبی (که در تلقی کانت همگی اعتقادات تاریخی هستند) متنوع و بی شمار و دربرگیرنده انبوه خرافه ها، جزئیات و توهّمات هستند "ایوان گی یو" چنین نقدی را در خصوص دین در زمان خود بی سابقه می خواند و می افزاید:

درست است که کانت دین را در افقی مذهبی مورد انتقاد قرار می دهد. اما، این نقد تماماً با عیار عقل صورت می پذیرد که از جمله نتایجش موضع فلسفی لودویک فویرباخ است که می گفت : نباید انسان را به واسطه دین، بلکه بالعکس دین را باید به واسطه انسان شناخت. شکی نیست که در بطن این موضع میراث عقلگرایی کانت و هگل نهفته است اما "ایوان گی یو" می گوید که به توضیحی انسان شناسانه ("آنتروپولوژیک") مبدل می سازد.

پایان بخش اول

ادامه دارد

